

بیمارستان فوق تخصصی چشم دکتر خدادوست تحقق یک رویای ۳۵ ساله



سپید: اینجا رویای زندگی مردی است که ۳۵ سال به رویایش وفادار ماند و تلاش کرد تا به آن رسید. مردی که امروز در آستانه ۸۰ سالگی همچنان با صلابت و با عشق در طبقه دوم می ایستد و با افتخار به تحقق رویاهایش نگاه می کند.

در آذرماه سال ۱۳۸۲، بالاخره رویای استاد دکتر علی اصغر خدادوست در خصوص تأسیس مرکز مدرن و مجهز چشم پزشکی شیراز به تحقق پیوست و بیمارستان فوق تخصصی چشم دکتر خدادوست با هزینه شخصی ایشان و با جدیدترین و پیشرفته ترین تجهیزات چشم پزشکی روز دنیا، فعالیتش را آغاز کرد.

ساختمان بیمارستان در فضایی با زیربنای حدود ۴۵۰۰ متر مربع در ۵ طبقه ساخته شد و تا چند ماه آینده ۲۰۰۰ متر مربع دیگر به بیمارستان اضافه می شود که در حال ساخت است. امکانات این بیمارستان شامل ۴ اتاق عمل چشم، بخش یک جراحی (۱۲ تخت بستری)، کلینیک چشم پزشکی، پاراکلینیک، اتاق لیزر و داروخانه است که به مرور زمان و با حمایت های بی شائبه پرفسور خدادوست، همچنان همگام با توسعه علم چشم پزشکی در حال توسعه و تجهیز امکانات خود است. بخش گوش، حلق و بینی بیمارستان دکتر خدادوست نیز از فروردین ماه ۱۳۸۶ همراه با راه اندازی بخش ۲ جراحی و تجهیز و تکمیل اتاق عمل آغاز به کار کرده است. کاشت تلسکوپ مینیاتوری چشم در سال ۹۲ برای اولین بار در این بیمارستان انجام شد که توانست ایران را به رتبه سوم در سطح جهانی در این نوع از جراحی برساند. این عمل توسط دکتر علی تولی انجام شد. در حال حاضر این بیمارستان به عنوان یکی از مجهزترین مراکز تخصصی چشم پزشکی در کشور سالانه بیش از ۱۴ هزار جراحی و بیش از ۸۰ هزار ویزیت انجام می دهد. این بیمارستان ۳۰ پزشک فوق تخصص و بیش از ۲۰۰ نفر پرسنل دارد.

داستان تحقق رویای پرفسور خدادوست داستانی است که نور و روشنایی را به زندگی هزاران نفر بخشید.

سال ۱۹۶۳ اولین بار بود که رفتم آمریکا رفتم و در یک مرکز چشم پزشکی به عنوان رزیدنت مشغول کار شدم. وقتی که رفتم، امکاناتش، بیمارستان، تخت ها، اتاق عمل و تجهیزاتش را دیدم ناخودآگاه با بیمارستان های آن زمان خودمان کمی احساس حسادت کردم که چرا آنها امکانات دارند و ما نداریم، چرا ما مثل آنها نباشیم، چرا مردم ما مثل آنها نباشند.

من همیشه عادت دارم به مریض هایم دقیق نگاه می کنم، وقتی سروشکل ظاهری، طرز بیان و برخورد بیمارهایم را در ایران می دیدم و با آن چیزی که آنجا می دیدم مقایسه می کردم، ناراحت می شدم که چرا آنها امکانات دارند و ما نداریم، چرا؟

با خودم فکر کردم که باید حداقل در رشته خودم به تکانی بخورم. این داستان در حدود ۴۰ سال پیش بود که رفتم دیدم و دوست داشتم که بعد از فارغ التحصیلی برگردم ایران و یک جایی درست کنم. با همین امکانات و تجهیزات، البته ناگفته نماند دوره رزیدنتی ما سه ساله تمام شد، بعد که خواستم بایم گفتند نه بمان. سال بعد هم من را نگه داشتند و شدم assistant professor، استادیار. سال بعدش خواستم بایم، گفتند تو بمان به عنوان دانشیار و با حقوق عالی، ولی دلم نیامد. گفتم نه من باید برگردم، دلم می خواهد چیزهایی که اینجا دیدم، در وطن خودم درست کنم. که وقتی که من برگشتم شیراز درست یک یا دو ماه بعدش رییس بخش همان بیمارستان به شیراز آمد.

البته درست کردن یک مرکز چشم پزشکی در درجه اول یک گروه حرفه ای لازم دارد. مرکز چشم پزشکی مثل هر مؤسسه دیگری احتیاج به یک ساختمان خوب دارد ولی فقط ساختمان نیست. اگر مغزهای متفکر و کاری در این ساختمان وجود نداشته باشد که فایده ای ندارد. بنابراین برنامه اول این بود که متخصص تربیت کنیم و بعد کم کم و قدم به قدم به سمت ساخت یک مرکز حرفه ای برویم.

برای ایجاد این تخصص سطح معلومات و برنامه همکاران جوان و رزیدنت ها را ارتقا دادیم و بالا بردیم تا حدی که برنامه تعویض رزیدنت بین شیراز و دانشگاه جان هاپکینز شروع شد و ده سال تمام رزیدنت های آن ها می آمدند اینجا و رزیدنت های ما هم می رفتند آنجا و برنامه آموزش ما توسط آکادمی چشم پزشکی آمریکا به رسمیت شناخته شده بود.

برای تربیت تمام تخصص های مرتبط با چشم برنامه بلندمدت داشتیم، حتی کسی را فرستادیم قسمت پاتولوژی چشم بخواند، قسمت عکس برداری چشم، اطفال، گلوکوم یا آب سیاه. تا بالاخره کم کم تخصص های هر شاخه و قسمت هایی از چشم پزشکی را درست کنیم. ناگفته نماند، روزی که من می خواستم به آمریکا بروم، وقتی از من پرسیدند، کدام رشته چشم پزشکی، من دهنم بازماند، گفتم یعنی چی؟ خوب چشم پزشکی است دیگر، درحالی که ما در حال حاضر در چشم پزشکی ۱۲ رشته مختلف داریم و کسی نمی تواند بیاد و بگوید که من چشم پزشکیم. نه، نیستی. تازه باید بروی یک تخصصی را خوب یاد بگیری، خوب که یاد گرفتی اگر نتوانی خودت را سال به سال با پیشرفت علم در دنیا وفق بدهی بازهم پزشک نیستی، فارغ التحصیل دو سال پیش، دکتر امسال نیست. شاید روی کاغذ هست ولی در عمل نیست.

مردی که من می دانم که هیچ کاری برایش نمی توانم انجام دهم چرا باید از او بگویم. این حس من همان چیزی است که متاسفانه بین همکاران جدید ما کم رنگ شده است. بالاتر از پول یک احساساتی وجود دارد. کمک به مریض در همه شرایط باید در اولویت باشد من روزی ۲۰ ساعت کار می کردم، ۵ صبح دانشگاه پزشکی و تا دو نیمه شب بیمارستان بودم. الان هم در ۸۰ سالگی از ۵ صبح بیدارم و افتخار می کنم که هیچ وقت در قیدوبند پول نبودم.

سپید: چه کاری کردید که اینقدر همه دوست تان دارند؟

هیچی، در هر حالی و در هر موقعیتی حتی دزدی که برای دزدی آمده بود به خانم را قضاوت نکردم و خودم را گذاشتم جای آن فرد.

حتی در مورد مریض هایم این حس را داشتم وقتی مریضی رویه رویم می نشیند با یک نگاه و یا چند تا سوال همه چیزش را بررسی می کنم تمام روح و روانش را می شناسم و بعد طبابت می کنم. ببینید ما دو جور پزشک داریم خوب و عالی. طبیب عالی اول مریض را درمان می کند و بعد مریض را. برایش مهم است که مریض کی هست و چه جوری زندگی می کند.

طبیب گو، پزشکی است که در مطبش باز است، اول جیب مریض می آید و بعد مریض بیمار می آید. **سپید:** چه چیزی باعث باعث می شود یک نفر به این حس برسد؟

من نمی دانم، از همان چیزهایی است که من در آن گم شدم. من در عمرم خیلی وقت ها کور شدم، کر شدم و همیشه سعی کردم که خودم را جای خطا کار بگذارم، قضاوتش نکنم و کینه کسی را به دل نکیر. هیچ وقت نور امید را در دل کسی خاموش نمی کنم. روزنه ای از امید را در دلش نگه می دارم. حتی اگر کاری از دستم برنیاید ناامیدش نمی کنم و می گویم علم پزشکی هر روز در حال پیشرفت است و اصلا دور از ذهن نیست که یکی از همین روزا داروی

می کنید. فکر می کنید از نظر اخلاق حرفه ای در چه جایگاهی هستیم؟

جامعه پزشکی به نسبت زمان ما خیلی تغییر کرده است چه از جهت تجهیزات و سخت افزار کار و ورود بسیار زیاد تکنولوژی در طب و چه از نظر جو فکری و اخلاقی حاکم بر آنکه البته هر دو متاثر از جو کلی جامعه است

در تمام جنبه ها تغییر هست. من در فاصله این ۵۰ سال بیش از نیمی از کشورهای جهان را دیده ام. نه به عنوان یک توریست به عنوان یک جراح که چند هفته ای در بیمارستان های آنجا جراحی می کردم در عرض همان زمان محدودی که آنجا بودم با قدم زدن در خیابان ها وضعیت کلی جامعه را تشخیص می دادم که آیا این ها ملت شادی هستند یا نه. مردمانشان شاد هستند یا نه وضعیت اقتصادی مردم پستوراست. دودی که از ماشین های بیرون می آید، میزان فرسودگی لاستیک ماشین ها و اینکه مغازه ها چقدر شلوغ است همه برای من نشانه ها بود در عرض دو ساعت که در خیابان ها قدم می زدم تمام این ها برایم نشانه بود. وضع فرهنگی و اقتصادی



سیمین تاج فرزادی همسر دکتر خدادوست



طاهره رخ بخش



دوران تدریس در داراب. (زردیف استاده نفر وسط)

درد شما هم ساخته شود. آدم ها بدون امید می میرند. من در ۵ تا دبیرستان درس می دادم و هنوز دانش آموزان راه یاد می آورم.

سپید: دوران معلمی خوب بود؟

من فقط ۱۸ سالم بود که درس می دادم. در همان سال مدرسه های می رفتم که معلم ها از دانش آموزان سال آخری اش می ترسیدند.

برای امتحان دیپلم من رفتم سر کلاس ۶۵ نفره و بچه ها امتحان را شروع کردند و من از کلاس بیرون آمدم و رفتم دفتر. مدیر مدرسه به شدت اعتراض کرد که چرا کلاس را رها کردی و الان بچه ها تقلب می کنند. وقتی باهم برگشتم سر کلاس باورشان نمی شد که بچه ها آرام نشسته بودند و سرشان به کار خودشان بود. به من گفتند که تو چه کاری کردی که این ها این طوری نشستند، گفتم هیچ آدمی دزد به دنیا نمی آید و اگر دزد شد این تقصیر ماست. به بچه ها گفتم من دوست دارم از کلاس بیرون بروم و شما می توانید هر جور که می توانید که تقلب کنید ولی من دوست دارم که شما این کار را نکنید.

دلم می خواهد در بهشت را به رویتان باز کنم. در بهشت این است که در تمام عمر به این کارتان افتخار کنید که می توانستید تقلب کنید و نکردید، این حس همان در بهشت است و من نتیجه این رفتار را دیدم.

فقط یک معلم ۱۸ ساله بودم ولی همیشه دوست داشتم انسانیت را به بچه ها درس بدهم. همان سال ها داراب که بودم در مدرسه ای که درس می دادم یک فروشگاه کوچک در آنجا درست کرده بودم که فروشنده نداشت. بچه ها خودشان چیزی را که لازم داشتند برمی داشتند و پولش را می گذاشتند. راجع به دورانی که داراب معلم بودم خیلی خاطره های خوبی دارم. باید درون بچه ها نیاز را به وجود آورد نه اینکه سریع هر چیزی که خواستند را در اختیارشان گذاشت.

اختصاص دادیم. سران سه قوه امضا کردند و ۳۵ میلیون تومان هم گذاشتند. ما نقشه ساختمان را به دانشگاه هایپکینز بردیم و ۷-۶ هزار دلار هم از جیب خودمان دادیم.

دلم می خواست بیمارستان ما بهترین مرکز چشم پزشکی خاورمیانه شود اما آن طور که دلم می خواست نشد. البته تا همان مقدار هم کمک بزرگی به گسترش چشم پزشکی در کشورمان کرد. ما بهترین وسایل را به ایران آوردیم. بخش خصوصی و دولتی هم گفتند داریم عقب می افتیم، آن ها هم تلاش کردند. اساساً اگر دانشجویان و همکاران بخوانند پیشرفت کنند، باید رقابت سالم به وجود بیاید.

سپید: اخلاق در جامعه پزشکی را چگونه ارزیابی

● من و همسرم بیشتر از ۵۰ سال زندگی مشترک داریم. من از ده سالگی احساسی نسبت به ایشان داشتم، گاهی گوشه چشمی و نگاهی و نامه ای توی کنشش می گذاشتم.

● برای درس خواندن باید طلبه شوی؛ یعنی تمامی ابعاد زندگی را کنار بگذاری و بروی به طرف جایی که هدف داری.

● اولین شب رفتم کتاب آناتومی را باز کردم، یک پاراگراف نمی توانستم بخوانم!

● کلاس آناتومی که با جسد کار می کردیم، تکه های عجیب و غریب استخوان را در جیبم می گذاشتم تا به خانه ببرم و روی آن مطالعه کنم.

● این که یاد گرفتم، به دلیل بیدار ماندن ها تا نیمه شب بود. آدم تشنه علم که باشد، وقت خود را بی خود تلف نمی کند و می تواند دنیا را قبضه کند.